

معجزه چیست؟

نوشته: پروفیسور لطفی لونیان

موضوع معجزه ذهن بشر را از قدیمی‌ترین ایام تا زمان حاضر مشغول داشته است. آدمی به معجزات اعتقاد داشته و با وجود بسیاری از مشکلات در اعتقاد خود به معجزه ثابت مانده است. مخصوصاً در زمان خطرهای بزرگ مانند بیماری یا جنگ آدمی برای نجات از مرگ و مصیبت و بدبختی توسل به معجزه پیدا کرده‌اند. این اعتقاد در مذهب نیز یک عامل بزرگی بشمار می‌آمده است. روحانیون و پیغمبران اغلب کارشان معجزه بود و حقیقت تعلیمات آنها به وسیله قدرت انجام معجزات نمایان و مکشوف می‌گردید. با ظهور روشنایی دانش این اعتقاد ابتدایی بشر به معجزه از ریشه متزلزل شده است. دانش، قوانین تازه‌ای در طبیعت کشف کرد و به دست یاری آن قوانین چگونگی معجزه را شرح داده است. مثلاً گرفتن خورشید و ماه و تولید رعد و برق که مردم آنها را به قدرت‌های نادیده منتصب می‌ساختند دیگر از عجایب و اسرار به نظر نمی‌رسد و مثل سایر کیفیت‌های طبیعی که به وسیله عوامل طبیعی به ظهور می‌رسد شده‌اند. بیماری‌هایی که تصور می‌رفت ناشی از تأثیر ارواح خبیثه است معلوم شده است که از میکروب است و آدمی برای جلوگیری از عملیات میکروب وسایل و راه‌هایی بدست آورده است. بدین ترتیب وقایعی که سابقاً مرموز و معجزه‌آسا به نظر می‌رسید حالا دیگر خیلی طبیعی به نظر می‌رسد.

در نتیجه این معلومات دانش تازه، بعضی‌ها تسلیم دانش شده و اعتقاد به معجزات را به کلی از دست داده‌اند. اینها می‌گویند: «معجزه اتفاق نمی‌افتد» و حتی یک قدم فراتر نهاده گفته‌اند: «ممکن نیست معجزه اتفاق بیفتد.» در نظر این گروه هر کیفیتی طبیعی است و روی اساس و قواعد طبیعی می‌توان وجهی برای آن یافت. هیچ امر غیرطبیعی یافت نمی‌شود و اعتقاد به عوامل فوق‌الطبیعه هیچ ضرورت ندارد. اسپینوزای فیلسوف گفته است: «معجزه؛ یعنی اصطلاحی برای جهالت و نادانی ما.» از طرف دیگر یک عده از اشخاص هم دانش را ضد مذهب دانسته و هم کشفیات دانش را نادیده انگاشته در معتقدات وهمی و خرافاتی خود اصرار ورزیده و به هر گونه معجزه اعتقاد پیدا کرده‌اند. این هر دو روش افراطی و غلط است. معجزه اتفاق می‌افتد و دانش هم نمی‌تواند همه چیز را به دست یاری قوانین طبیعی توضیح و تشریح کند. دانش پاره‌ای از قوانین طبیعی را کشف کرده و پاره‌ای کیفیت‌های عجیب و غریب را به وسیله این قوانین توضیح داده، ولی در عین حال دانش‌های امروزه با یک رمز بزرگتری خود را رو به رو یافته است. امروز بزرگترین دانشمندان اقرار به نادانی خود نسبت به ذات و طبیعت ذره (اتم) نموده و خود را در برابر عجایی مشاهده می‌کنند که از حدود فهم بشری خارج است.

جهان آفرینش بزرگتر و عجیب‌تر از آن است که بتوان آن را به وسیله پاره‌ای قوانین ساده تعریف کرد. در طبیعت همیشه یک کیفیاتی وجود دارد که ما از آن سر در نمی‌آوریم و این کیفیت موجب حیرت و اعجاب ما می‌شود. از این روست که تصور معجزه از آن می‌کنیم، ولی ما نمی‌توانیم حقیقت معجزه را با انکار امکان وقوع آن منکر شویم. معجزه اتفاق می‌افتد و شدنی است. از طرف دیگر اگر کسی منکر کشفیات دانش شود و آن را ضد مذهب بخواند اشتباه کرده است. حقیقت در هر مرحله از زندگانی درست و صحیح است و ما باید از روی کمال میل آن را بپذیریم و نظرم‌ان را با آن منطبق سازیم. خدا حقیقت است و هر حقیقتی از او سر می‌زند. اگر بخواهیم چشم از حقایق دانش پیوشیم لجاجت محض است و منتهی به کوری و خرافات می‌شود. معجزه چیست؟ چه چیز یک حادثه‌ای را در عالم جنبه اعجاز می‌بخشد؟ این است آن موضوعی که ما باید به حل آن پردازیم تا آنکه بتوانیم مورد و معنی معجزه را در مذهب بفهمیم. برای معجزه معانی و تفسیرهای مختلفی قائل شده‌اند، ولی معمول‌ترین تعریف آن است که معجزه را تخلف از قوانین طبیعت یا وقفه در قوانین جاری و منظم طبیعت تعبیر و تفسیر کرده‌اند به این معنی که یک عامل فوق‌الطبیعه که به مراتب قوی‌تر و زورمندتر از طبیعت است مداخله در قوانین طبیعت نموده و از حدود آن قوانین تجاوز و تخطی می‌نماید یا آن که موقتاً فعالیت آنها را معلق و معوق می‌گذارد و در نتیجه معجزه صورت می‌گیرد.

اگر معجزه اینطور تفسیر شود جای نهایت تأسف است، زیرا این تعریف فوراً اثر مخالفت شدیدی در ذهن مردمان متفکر نسبت به معجزه می‌گذارد. طبیعت همه کارش منظم و صحیح است و نمی‌توان تصور کرد که خدا در اعمال و وظایف طبیعت اخلاص کند و مخالف مشی طبیعت اقدامی بنماید به طور قطع و یقین خدا تواناست، ولی با وصف توانایی و قدرت لایزال که دارد به هیچ وجه نمی‌توان تصور کرد که خدا از یک طرف نظم و نسق را در دنیا ایجاد و برقرار کند و از طرف دیگر برخلاف نظم دنیا عمل نماید. اگر اعمال خدا بدینسان باشد جهان آفرینش هرج و مرج می‌گشت. خدا، خدای نظم و انتظام است و روی این اعتقاد است که ما می‌توانیم معتقد باشیم که طبیعت به طرز منظمی عمل می‌کند و از جاده انتظام خارج نمی‌شود و روی همین اعتقاد است که ما نقشه زندگانی آینده خود را می‌کشیم. اگر خدا در کارهای خود بوالهوسی و بی‌انتظامی به خرج می‌داد نقشه کشیدن در زندگانی برای آینده محال می‌بود. به هیچ

وجه اطمینان در کار نبود و مجبور بودیم کورکورانه تسلیم قضا و قدر و قدرت آن بشویم. اگر اینطور بود ایمان ما در زندگانی خراب می‌شد و با دیده بدبینی و قضا و قدر به همه چیز می‌نگریستیم. اگر بناست که به معجزات ایمان بیاوریم بایستی تعبیر و تفسیر دیگری برای آنها پیدا کنیم. اگر معجزات را تخلف و تجاوز از قوانین طبیعت تفسیر کنیم این چنین تفسیری کافی نیست.

یک تفسیر و تعبیر دیگر برای معجزه آن است که معجزه را به پاره‌ای قوانین بهتر طبیعت که در نظر ما مجهول و یا برای ما قابل فهم نیست نسبت دهیم. معلومات ما راجع به قانون طبیعت ناقص است، ولی خداوند عالم مطلق و آگاه بر همه چیز است. خدا از قوانین بهتری که ما از آنها بی‌خبریم آگاه است و چون روی این قوانین عمل می‌کند می‌تواند معجزه کند. معجزه به نظر ما امری است مخالف طبیعت، زیرا ما به تمام قوانین طبیعت آگاه نیستیم و حال آن که معجزه برای او یک امر طبیعی است، چون او تمام این قوانین را می‌شناسد و می‌تواند آنها را برای منظور و مقصد خود به کار برد. پس در این صورت معجزات را نباید عملی مخالف قوانین طبیعت پنداشت، بلکه معجزات هم بر طبق قوانین خاصی صورت می‌گیرد منتهی فقط خدا از وجود آن قوانین آگاه است. اگر معجزه را اینطور تفسیر کنیم دیگر به این یک اشکال بر نمی‌خوریم و محتاج نیستیم که معجزه را عبارت از تعلیق قوانین طبیعت بدانیم، لیکن این تفسیر نظر ما را نسبت به اعجاز و آنچه از معجزه ما می‌فهمیم قانع نمی‌کند. معجزه در نظر ما عبارت است از یک حادثه‌ای که ناشی از یک مافوق طبیعه باشد و اگر بخواهیم آن را یک کیفیتی در حدود قوانین طبیعت بدانیم خواه آن قوانین در نظر ما معلوم یا مجهول باشد این در حقیقت به مشابه آن است که ما وجود معجزه را انکار کرده باشیم.

معجزه واقع‌ای است که نمی‌توان نسبت آن را به قوانین داد به عبارت دیگر معجزه یک عملی است خارج از حدود قوانین طبیعی و بالاتر از آن حدود. این از خواص اساسی و ضروری معجزات است و معجزات را باید بدین صفت تفسیر کرد. پس اگر معجزه به هر وجهی مخالف قوانین طبیعت تفسیر شود ما باید این چنین تفسیری را رد کنیم. معذالک باید در نظر بگیریم که معجزه ببریم. اشکال در این است که ما امر فوق طبیعی را می‌خواهیم با امر مخالف طبیعت التباس نموده آنها را یکی بدانیم و حال آن که این صحیح نیست. یک امری ممکن است فوق‌الطبیعه باشد، ولی مغایر طبیعت نباشد و هیچ خللی در گردش طبیعت ایجاد نکند. من یک دانه سنگ به هوا پرتاب می‌کنم، سنگ به هوا می‌رود، در صورتی که قوه جاذبه زمین موجود است، ولی با وصف چنین قوه‌ای در پرتاب نمودن سنگ به هوا من به هیچ وجه تخلف از قوانین طبیعت ننموده و خللی در آن وارد نخواهم کرد. قوه جاذبه به سر جای خودش باقی بود، منتهی یک عامل دیگری در این بین به میان آمد و آن عبارت بود از اراده شخصی من که خط سیر طبیعی سنگ را تغییر داد. من در میان خیابان راه می‌روم و می‌بینم پای بچه‌ام لغزیده و میفتد. سپس دستم را دراز کرده و او را از زمین بلند می‌کنم. این عمل من به هیچ وجه مخالف و مخل قوانین طبیعت نیست، زیرا من مثل یک عامل شخصی که بالاتر از قوانین مکانیک است کار می‌کنم. در حقیقت تمام زندگانی ما بسته به این قدرت اراده شخصی است که گردش حوادث طبیعت را در یک خط تازه‌ای میندازد.

مسأله تمام بسته به طرز تفسیری است که ما از طبیعت می‌کنیم. برای تفسیر جهان آفرینش دو راه بیشتر نیست یکی آنکه آن را به منزله یک نظام مکانیکی تفسیر کنیم؛ یعنی آن را یک ماشین غیرشخصی مطلق و ثابت بدانیم که تابع حکم ضرورت، ضرورتی که قانون نامیده می‌شود می‌باشد و حکم ضرورت یعنی قانونی است که هست و نیست را معین می‌کند. در این زمینه محلی برای آزادی اختیار آدمی با خدا وجود ندارد و هر چیزی به وسیله ضرورت محض معین و مشخص می‌گردد، لیکن این فرض راجع به جهان آفرینش کاملاً مخالف حقیقت است اولاً در طبیعت چنین قوانین ثابت لایتنغیری وجود ندارد، زیرا قوانین طبیعت طبق موازین علمی عبارتند از نظم و نسق‌هایی در عالم آفرینش نه ضرورت مطلق. به عبارت دیگر آنها کلیات ساده‌ای از تجربیات و آزمایش‌های بشر می‌باشند و حاکی از حقیقت کامل و قطعی راجع به طبیعت نمی‌باشد. ما کشفیات دانش را تحسین می‌کنیم معذک می‌دانیم که معلومات بشر ناقص است. گوش‌های ما تنها صداهایی را می‌شنود که در اثر امواج هوا در حدود ارتعاش هوا به گوش می‌رسید و چشمان ما تا یک درجه معینی می‌تواند روشنایی را ببیند. از این حد که تجاوز کند دیگر نه می‌بینیم و نه می‌شنویم. آدمی آلاتی مانند تلسکوپ (دوربین) و میکروسکوپ (ذره‌بین) اختراع کرده و به دست یاری این اختراعات فضای نوینی در برابر چشم وی گشوده شده است، لیکن تازه عرصه عمل و مؤثر بودن این اختراعات خیلی محدود می‌باشد.

علوم طبیعی امروز به ما تعلیم می‌دهد که ماده مرکب از اتم می‌باشد و اتم مرکب است از الکترون و پروتون لیکن

دانشمندان طبیعی هنوز پی به جوهر و ذات الکترون و پروتون نبرده‌اند. ما نمی‌دانیم که ماده چیست. پیش از این می‌گفتند که ماده عبارت است از عناصر ثابت و غیرقابل تغییر در دانش شیمیایی ولی امروزه می‌بینیم که یک عنصر به صورت دیگر درمی‌آید. مثلاً عنصر اورانیوم مبدل به سرب می‌شود. «سر جیمز جینز» در این باره چنین می‌گوید: «حقایق جهان آفرینش فعلاً کاملاً از دسترس بشر دور است و شاید هم همیشه و تا ابد از حدود فهم بشر خارج بماند.» این اعتراف یکی از بزرگترین دانشمندان عصر ماست. دانش شیمی و زیست‌شناسی نمی‌توانند آنچه را که در طبیعت وجود دارد توضیح دهند. دانش بشری نمی‌تواند قواعد و قوانین قطعی وضع کند که به موجب آن همه چیز معین و محدود گردد. گیاه‌هایی که می‌رویند و جانورانی که حرکت می‌کنند از نقطه نظر طبیعت بی‌جان امری بس شگفت و معجز‌آسایی است و خلقت آدمی هم از نظر زندگانی حیوانی معجزه‌نماست. ما نمی‌دانیم که زندگی یعنی چه و همچنین نمی‌دانیم که انسان چیست؟ به یاد دارم یک زمانی «سر الیور لاج» آن دانشمند مشهور فیزیک هنگامی که در دانشگاه بیرمنگام در حضور جمع کثیری از دانشمندان خطابه‌ای ایراد می‌کرد دستش را بلند کرده گفت: «آقایان، هیچ دانشی نیست که شرح بدهد که چگونه من بازویم را بالا برده و پایین می‌آورم.» این یک رمزی است. دانش‌ها فقط تعریف می‌کنند، ولی توضیح نمی‌دهند.

تصور مکانیکی درباره جهان آفرینش نیز غلط است، زیرا این موضوع خلاف تجربه شخصی خود ماست. اگر مبنای جهان را روی این تصور قرار دهیم آنگاه می‌بینیم آدمی از خود اختیاری در امور ندارد و در حکم برده و غلامی است و حال آنکه ما که دارای شخصیتی در جهان آفرینش هستیم خود را آزاد در اراده و امیال خود می‌بینیم و این آزادگی را بزرگترین میراث خود می‌شمیریم. خواه زندگی را مطلقاً مطیع قوانین طبیعی بدانیم یا آن که فقط اراده خدا را در تمام شئون زندگانی خود ساری و مؤثر بدانیم نتیجه یکسان است؛ یعنی در هر دو صورت آدمی به منزله عروسک خیمه شب‌بازی خواهد بود و زندگانی بشر معنی و ارزشی از خود نخواهد داشت. در آن صورت ما چندان تفاوتی با میمون نخواهیم داشت. مسلماً این تصور غلط است و زندگانی بشر بر مبنای این فرض و تصور خلاف مشاهدات روزانه ماست. حس آزادی اراده و مسؤولیت اخلاقی تنها یک امر ظاهری نیست، بلکه حقیقت دارد و اساس و بنیان زندگانی ما را تشکیل می‌دهد. بنابراین تفسیر جهان به عنوان نظام غیرشخصی که تابع قوانین مکانیکی باشد صحیح نیست. جهان را باید یک نظام شخصی پنداشت. آدمی یک جزو از اجزای طبیعت است و طبیعت را باید در مقابل آزادی شخصی بشر تفسیر کرد. آدمی دارای اراده شخصی و نیرویی است که می‌تواند وقایع طبیعی را در مسیر تازه‌ای بیندازد. ما می‌توانیم در گردش عادی طبیعت دخالت نموده و آن را برای مقاصد خودمان به کار بیندازیم. این مطلب در مورد خدا بیشتر صدق می‌کند.

خدا یک موجودی است که دارای اراده و قوت است و می‌تواند جریان طبیعت را بر وفق مقصد و منظور خود سر دهد. حتی جانوران هم برای پاره‌ای اعمال دارای قدرت می‌باشند. بالاتر از این در اتم‌های ماده یک مقدار فعالیت مبهم و نامعلوم کشف و دیده شده است. پس می‌بینیم جهان یک نظام غیرشخصی نیست. در طبیعت یک وجودهای خلاقه‌ای موجود است که سرآغاز آن بشر و شخصیت است تا وقتی به ماده می‌رسد برتر و بالاتر از همه خداست که دارای اراده و نیروی مطلق و فائقه می‌باشد. جهان عبارت است از یک نظام شخصی و معجزات را باید در برابر این حقایق فهمید و حل کرد. از اینرو غلط است اگر بخواهیم معجزات را مقدماتاً از نقطه نظر قوانین طبیعی مورد مطالعه قرار داده و قوانین طبیعی را سرآغاز و مبدأ همه چیز در جهان تصور کنیم آنگاه برای اراده محلی پیدا کنیم. شخصیت بر طبیعت فائق است. معجزه عبارت است از عمل خدا برای مقاصد اخلاقی. به عبارت دیگر معجزه عبارت است از قدرت و نیروی کمک‌کننده و فریاد رسنده خداست که جامه عمل می‌پوشد و عملاً خود را ظاهر و آشکار می‌سازد. معجزات از روش دانش تجاوز می‌کند؛ یعنی معجزه عملی نیست که به واسطه اسلوب و روش دانش قابل تفسیر باشد، زیرا این امری است که به اقلیم روح تعلق دارد. معجزه یک موضوع مذهبی و قابل دقت اشخاصی است که دارای فکر مذهبی هستند. خدای زنده بالاتر از همه چیز و پیش از همه چیز است نه قوانین طبیعی. از اینرو معجزات را از آن نقطه نظر باید تعبیر و تفسیر کرد. معجزه عبارت است از عمل اختیاری و ارادی خدای زنده و محب نسبت به یک وضعیت شخصی.

تمام ادیان و مذاهب عالم درباره معجزه به تأکید سخن رانده‌اند. در تمام ادیان ادعا شده است که مؤسسین آن ادیان خواه پیغمبران و خواه فرستادگان و حواریون معجزاتی به ظهور رسانیده‌اند و این را نشانه و دلیل رسالت آسمانی خود قرار داده‌اند. آنها معجزه را به منزله استوارنامه‌ای می‌دانند که خداوند به پیغمبران خود می‌دهد و سعی می‌کنند

که حقیقت مکاشفه‌های خود را به وسیله معجزاتی که به دست آنها صورت می‌گیرد ثابت نمایند. مطابق این نظر دلیل مسلم و بی‌گفتگو درستی هر مذهبی معجزات آن مذهب است، ولی این قضیه را نمی‌توان کاملاً دفاع کرد. بسیاری از پیغمبران کارهای معجز آسایی کرده‌اند، لیکن اینها برای اثبات حقیقت مکاشفات آنها کافی نیست، زیرا منتهی کاری که معجزه می‌تواند بکند آن است که حکمت و قدرت فوق‌العاده معجزه‌کننده را نشان بدهد نه آن که حتماً مکاشفه الهی را اثبات کند. آدمی می‌تواند عملیات معجزه آسایی از خود نشان دهد، ولی این حقیقت کلام وی را اثبات نمی‌کند. به علاوه بسیاری از وقایع و کیفیات شگفت ممکن است به مرور ایام جزو حوادث عادی بشوند. مثلاً دستگاه رادیو در پنجاه سال پیش یکی از عجایب شمرده می‌شد، ولی امروز یک چیز عادی شمرده می‌شود. بشر امروز می‌تواند آلات عجیب‌تری اختراع کند که باعث اعجاب و حیرت گردد. معذک اینها هیچ کدام حاکی از اراده و مشیت الهی نمی‌باشد.

پس معجزات برای مذهب چه اهمیتی دارند؟ مذهب مکاشفه خداست و معجزه برای مذهب ارزش دارد و مشروط بر اینکه خدا را مکشوف سازد. یک واقعه معجزه آسا باید یک خاصیت روحانی داشته باشد و بتواند اراده و مشیت خدا را مکشوف سازد والا اگر تنها یک کیفیت شگفت‌آوری باشد برای مذهب ارزش و فایده‌ای ندارد. معجزه فی‌نفسه بایستی مکاشفه‌خدایی باشد؛ یعنی به وسیله معجزه آدمی باید از وجود خدا آگاه باشد و اراده و مشیت او را بفهمد. قضایای معجزه آسا قضایایی است که به وسیله آن خدا با مردم صحبت می‌کند. پس هر قضیه و واقعه شگفت‌آور معجزه آسایی نباید معجزه تصور شود مگر آن که این خاصیت و صفت را داشته باشد. اگر معجزه را دلیل ظاهری مکاشفه خدا بدانیم اشتباه کرده‌ایم. معجزه باید عملی باشد که اراده و مشیت خدا را مکشوف سازد. خود معجزه باید مکاشفه خدا باشد به طوری که به وسیله آن شخص حضور خدا را احساس نماید و اراده وی را درک کند و وادار به اطاعت و ایمان گرداند. معجزه عبارت است از یک واقعه شگفت‌آور، ولی هر واقعه شگفت‌آور معجزه نیست. هنگامی معجزه محسوب می‌شود که روح و روان ما را روشن سازد و گناهان ما را به ما نشان بدهد و ما را به توبه و انابه وادار سازد و نیازهای ما را به ما نشان دهد و ما را در مقابل خدا به زانو درآورده و فیض خدا را به ما برساند. معجزه تجلی خوبی خدا نسبت به آدمی است. معجزه اطمینان محبت خداست نسبت به ما. این است معجزه به معنای مذهبی. اگر معجزه را دلیل خارجی پیام پیغمبران بدانیم در آن صورت معجزه جنبه مکانیکی پیدا می‌کند. معجزه عبارت است از عمل خدا برای مقاصد روحانی و بایستی به خودی خود صفت روحانی داشته باشد.

عیسی و معجزات

اینک خوب است از این نقطه به معجزات مسیح بنگریم. معجزات عیسی مسیح مشهور است و برای آن که معنی معجزات را در مذهب خود بفهمیم بهتر آن است که معجزات و مقصد او را از معجزات مورد بررسی قرار دهیم. عیسی معتقد به معجزات بود و خود معجزه می‌کرد. هیچ کس مانند خود مسیح نتوانسته است معجزات حیرت‌انگیزی به ظهور آورد. عیسی مسیح چشم نابینایان را بینا کرد و لنگان را به راه می‌انداخت و مبروصان و مفلوجان را شفا می‌داد و حتی مردگان را حیات می‌بخشید. مردم از مشاهده این معجزات دچار حیرت می‌شدند و عده زیادی از وی پیروی می‌نمودند. از مطالعه بی‌غرضانه انجیل تمام این مطالب مکشوف می‌شود، لیکن مسیح یک عقیده خاص عجیبی راجع به معنی معجزه داشت. مسیح هرگز برای اثبات شخصیت خود به معجزه متوسل نشد. در دوران وی مردم معجزات را دلیل صحت نبوت می‌دانستند. موسی معجزاتی به ظهور رسانیده بود. الیاس معجزات کرده بود بنابراین از مسیح هم مردم انتظار داشتند که برای اثبات رسالت و مأموریت خدایی خود معجزاتی از خود نشان دهد. از اینرو از او خواش کردند که معجزه‌ای از خود نشان دهد تا آن که مردم او را دیده و به او ایمان بیاورند، ولی مسیح از انجام خواهش آنها جداً خودداری نمود.

در انجیل می‌خوانیم هنگامی که فریسیان آمده و شروع به پرسش‌هایی از او نمودند و آیتی آسمانی از وی خواستند مسیح روحاً متألّم شد و آنها سرزنش نموده گفت: «فرقه شریر و زناکار آیتی می‌طلبند و آیتی بدیشان داده نخواهد شد جز آیت یونس نبی.» این را بگفت و آنها را ترک کرده رفت. هنگامی که مسیح را به حضور هیروдіس بردند تا از وی بازجویی نماید می‌خوانیم که هیروдіس خیلی خوشحال و مسرور بود، زیرا وی خیلی چیزها راجع به او شنیده و امیدوار بود که در حضور او مسیح معجزاتی بنماید، لیکن چنانکه مکتوب است «مسیح هیچ به او جواب نداد» (لوقا ۲۳: ۸). در این زمینه مسیح در میان پیغمبران بزرگ بی‌نظیر می‌باشد و با معاصرین خود به هیچ وجه قابل مقایسه نیست. حتی امروز هم که عصر ترقی دانش است بسیاری از مردم علاقه بچه‌گانه‌ای به هر چیز مرموزی دارند. مردم علاقه

به ظواهر و به چیزهای حیرت‌انگیز دارند؛ یعنی چیزی که نیروی فوق‌العاده‌ای داشته باشد و مردم را به طرف خود بکشاند. اگر منظور مسیح این بود که مردم را دچار حیرت سازد و جمع کثیری از مردم را در سلک پیروان خود بکشد این کار برای او خیلی آسان بود، لیکن مقصد مسیح خیلی بلندتر و ارجمندتر از این بود. مقصد و منظور مسیح جنبه روحانی داشت و نمی‌خواست توجه عامه را به خود جلب کند. منظور مسیح این بود که یک تغییری در روحیه مردم پدید آورد از اینرو مردم را به توبه و انابه دعوت نمود. به مردم فرمود که از راه‌های پیشین خود دست بردارند و به خدا متوجه شوند و دست از مطامع خود برداشته خودپرستی را کنار بگذارند و در محبت با یکدیگر زندگی کنند.

این نتیجه با کارهای شگفت‌انگیز ظاهری صورت‌پذیر نبود از اینرو مسیح از توسل به معجزه برای اقناع حس کنجکاوی مردم خودداری کرد. مسیح در آغاز رسالت خود در معرض وسوسه شیطان قرار گرفت که به معجزات متوسل شود و در حالی که روزه داشته و گرسنه بود شیطان به او گفت که سنگها را نان کند. این عمل یک معجزه بود، ولی مسیح در جواب شیطان گفت: «انسان تنها با نان زیست نمی‌کند.» سپس شیطان در صدد اغوای مسیح برآمد و از او معجزه دیگری خواست. شیطان به مسیح گفت: «خود را از کنگره هیکل به زیر انداز» و مسیح فرمود: «و مکتوب است که خداوند خدای خود را تجربه مکن.» از اینرو مسیح بر وسوسه جلب مردم از طریق معجزه غلبه کرد. بالاخره شیطان تمام جهان و جلال و شکوه آن را به او نشان داد و به او وعده داد که اگر او را پرستش کند تمام آنها را به او خواهد داد، لیکن مسیح شیطان را از خود دور کرده گفت: «دور شو از من ای شیطان، زیرا مکتوب است که خداوند خدای خود را پرستش کن و تنها او را عبادت نما.» مسیح بدین نحو درست در آغاز رسالت خود جدا توسل به معجزه برای نشان دادن توانایی و قدرت خود در جلوی انظار مردم و برای پیشرفت خویش خودداری کرد. مقصود مسیح روحانی بود و این مقصود را فقط به وسایل روحانی می‌توانست انجام دهد. معجزات اسباب حیرت مردم می‌شود، لیکن در قلوب و اخلاق مردم هیچگونه تأثیری ندارد. این امر یعنی تزکیه قلوب و تصفیه اخلاق فقط به وسیله رفاقت شخصی و محبت و فداکاری صورت می‌گیرد و مسیح آن طریق را اختیار کرد.

با وجود این مسیح معجزاتی هم به ظهور رساند، ولی معجزات وی اساساً از نظر ترحم و محبت بود. مردمان کور را در میان کوی و برزن می‌دید و بر آنها ترحم می‌کرد و چشمانشان را می‌گشود. یک نفر مفلوج را دید که چندین سال افتاده بود با وی صحبت کرد و او را شفا داد به طوری که توانست راه برود. سپس بر سر جنازه پسری آمد که او تنها فرزند بیوه‌زنی فقیر بود و او را نیز زنده نمود. سبب این معجزات این بود که مسیح از دیدن آن بینوایان حس ترحمش برانگیخته می‌شد از این جهت معجزات وی در حقیقت نشانه محبت وی نسبت به فقرا و مستمندان بود و هیچگاه برای جلب توجه مردم و اشتها خود معجزه نمی‌کرد. در حقیقت وی بسیاری را در شرایط پنهانی معالجه کرد و بدانها امر به سکوت داد که در هیچ جا اظهاری نکنند و سپس بدانها امر فرمود که به منزل رفته و خدای رحیم را حمد و سپاس گویند و شکر احسانش را بجا آورند. معجزات مسیح یک مقصود دیگری هم در برداشت و آن این بود که اراده و مشیت خدا را بر مردم مکشوف سازد. مثلاً یک روز شنبه که روز مقدس یهودیان است عیسی شخصی را در کنیسه که دستش از کار افتاده بود می‌دید در حالی که یهودیان به مسیح نگاه می‌کردند و مراقب بودند که ببینند آیا وی آن شخص را شفا می‌بخشد و با آن عمل آن روز مقدس را می‌شکند یا نه. عیسی از آنها پرسید: «آیا در روز سبت کدام جایز است نیکویی کردن یا بدی کردن؟ جان را رهانیدن یا هلاک کردن؟» (مرقس ۳: ۱-۵)، سپس با نگاه غضب‌آلودی به اطراف نگریسته به آن شخص گفت: «دست خود را دراز کن» و فوراً آن شخص شفا یافت. با این معجزه مسیح به آنها تعلیم داد که اراده اصلی خدا آن است که انسان نسبت به نوع خود خوبی کند نه آن که الفاظ شریعت را رعایت نماید.

مسیح می‌خواست آنها را از تقلید کورکورانه و مراعات لفظی شریعت که به منزله زنجیر اسارتی به گردن آنها آویخته شده بود نجات داده و آنها را وادار به زندگانی خدمت و محبت نماید. یک وقت وارد خانه‌ای شد که مردی را که مبتلا به فلج بود به دست چهار نفر نزد او آوردند، چون در آن خانه جمعیت زیادی بود از این جهت بیمار را به پشت بام خانه برده و سقف را شکافته بیمار را از بالا نزد مسیح فرستادند. عیسی پیش از آن که دست‌هایش را به طرف او دراز کند به او گفت: «ای فرزند، گناهان تو آمرزیده شد.» از این گفتار مسیح یهودیان شروع به همه‌هم نمودند و مسیح رو به آنها نموده گفت: «کدام آسان‌تر است، اینکه به بیمار گفته شود گناهان تو آمرزیده شد یا اینکه گفته شود برخیز و بستر خود را برداشته به خانه خود روانه شو؟» سپس مسیح آن شخص را شفا بخشید و نشان داد که شفای روحانی بر شفای جسمانی مقدم است و اول باید مردم در روح شفا یابند. یک وقت نسبت به جمعیت کثیری که در یک بیابانی

به دنبال او می‌رفتند ترحم نموده و بدانها نان داد، ولی بدانها خاطر نشان کرد که نان روحانی را جستجو کند، زیرا روح آنها محتاج آن است. کوری را شفا داد و آنگاه راجع به کوری روحانی که مانع از دیدن حقایق و دریافت روشنایی روحانی است شرحی برای آنها گفت. یک نفر مرده را زنده کرد و از زندگی روحانی که زندگی جاودانی است سخن راند.

به طوری که گفته شد معجزات مسیح برای آن نبود که مراتب مکاشفات آسمانی وی اثبات و تأیید گردد، بلکه مسیح اگر معجزه می‌کرد برای آن بود که ترحم و محبت و اراده خدا را نسبت به انسان آشکار سازد. معجزات خود یک نوع مکاشفه خدایی بشمار می‌آمد، زیرا خدا به وسیله معجزات نمایان و مکشوف می‌گردید. این است معنی حقیقی معجزات در مذهب. اگر بخواهیم معجزات را دلیل مکاشفه قرار دهیم و مردم را بدان متقاعد گردانیم قضیه جنبه تصنع پیدا می‌کند و البته ارزش دائمی نخواهد داشت؛ یعنی باعث خوش باوری مردم می‌شود، اما نه اینکه مردم را به ایمان حقیقی و توجه آنها را به خدا سوق دهد. ایمان ما به خدا بایستی بر خدا و اراده او استوار گردد و نه به معجزات. عیسی به آن نوع ایمانی که بر اساس عجایب و علائم استوار بود کمتر اهمیت می‌داد و کمتر ارزشی برای آنها قائل بود. یک وقت یکی از معلمین یهود شب برای دیدن مسیح آمد و به او گفت که وی ایمان و اعتقاد دارد به اینکه مسیح معلمی است که از آسمان فرود آمده، زیرا کسی دیگر نمی‌تواند چنین معجزات شگفت‌انگیزی بکند مسیح سخنان او را قطع کرده به او فرمود که بایستی از سر نو از روح متولد شود؛ یعنی یک معجزه روحانی صورت گیرد که منتهی به تغییر قلب و درون او گردد.

مسیح به این موضوع بیش از همه چیز اهمیت می‌داد و از اینرو مردم را تعلیم می‌داد که به این موضوع بیش از هر چیز اهمیت و ارزش بدهند. به علاوه معجزات مسیح به وسیله ایمان به خدا صورت می‌گرفت. مسیح معتقد به قدرت و محبت خدا بود. خدا آدمی را دوست می‌دارد و قدرت دارد که محتاجان و نیازمندان را کمک کند. همین قدر که آدمی ایمان به خدا داشته باشد همه چیز به وسیله خدا برای او فراهم می‌شود. از این جهت بود که مسیح سعی داشت این ایمان به خدا را در مردم ایجاد کند. به کلیه اشخاصی که برای درمان نزد وی می‌آمدند می‌فرمود تا به قدرت و رحم خدا ایمان بیاورند. برای آن که ایمان مردم را به خدا برانگیخته و تقویت سازد پیوسته از مردم پرسید: «آیا شما ایمان دارید؟ آیا اعتقاد دارید؟» مسیح معجزه را به وسیله ذکر و یا رسوم جادوگری انجام نمی‌داد. مسیح شیاطین را به وسیله انگشت خدا بیرون می‌افکند و از بیماران فقط ایمان طلب می‌کرد و خواستار چیزی جز ایمان نبود و بدانها گفت: «دل شما مضطرب نشود، بلکه ایمان آورید.» اعتقاد به معجزات بسته به اعتقاد به خداست و با ایمان ما به خدا بستگی دارد. اگر معتقد باشیم که خدایی هست و آن خدا رحیم و نیکوست و بشر را دوست می‌دارد و در هنگام ضرورت و زحمت و مشکلات به داد او می‌رسد به معجزات نیز می‌توانیم عقیده داشته باشیم.

به علاوه در این صورت ما از اعتقاد موهوم و مبنی بر خرافات در امان خواهیم بود. معجزه واقعی پاسخ دعاست. در دعا کاملاً خود را به دست خدا تسلیم می‌کنیم. ما احتیاج داریم و کمک شخصی او را در دعا طالبیم. ما از خدا نیازمندی‌های خود را می‌طلبیم، زیرا می‌دانیم که آنچه را واقعاً لازم داریم خدا به ما عطا می‌فرماید. خدا آفریدگار است و ما به صفات خلاقیت وی در هنگام ضرورت ایمان داریم. گاهی از اوقات خداوند کارهای جاری طبیعت را طوری ترتیب می‌دهد که یک مقصود به خصوص به وسیله آن انجام می‌گیرد. این را بیگانگان نمی‌توانند ملتفت شوند و آن را یک عمل مخصوص به خدا بدانند، بلکه این را کسی می‌بیند و ملتفت می‌شود که دعا کند، زیرا در حقیقت این به منزله اجابت دعای شخص می‌باشد که ما از آن به معجزه تعبیر می‌کنیم. دعا حد و حصر ندارد همانطوری که عمل خلاقیت خدا حد و حصر ندارد. خدا نیکو و محبوب است و ما باید تمام عمر به ستایش و نیایش وی پرداخته و عالم محبت و مهربانی او را زمینه سرودهای شکرگزاری خود قرار دهیم. بزرگترین معجزه عبارت است از محبت خدا نسبت به ما.